

ولى او از كجا مي فهمد كه در قرآن چه چيزها از حسن اسلوب و فصاحت و بلاغت وجود دارد و او چه ميداند كه فصل و وصل و طرز و سبك كدام است قرآن دارى تاثيرى خاص و جاذبىتي مخصوص است كه مانند آن براى هيچ كتابى نيست .

بلر - مستشرق معروف در افيكلوپدى خود ص ۳۲۶ ج ۸ مينويسد لغت قرآن فصيح ترين لغات عربى و اسلوب بلاغت آن بطورى است كه عقل هارا بجانب خود مجذوب مينمايد و اين قرآن بزودى الى الابدى معارض خواهد شد مواظب آن آشكارا و ظاهر است هر كس كه پىروي اين قرآن كند حياتى خوش و گوارا را پىروي مى نمايد همين قرآن است كه مى فرمايد «ولا تزرو وازرة و زر اخرى - و من يعمل مثقال ذرة خيراً يره و من يعمل مثقال ذرة شراً يره» «هيچكس گناه كسي را در قيامت بر ندارد و كسيكه عمل كند بقدر ذره مى از خير جزاى آنرا خواهد ديد و كسيكه عمل كند بقدر ذره مى از بدى كيفر خود را خواهد ديد» بنا بر اين بر هر فردى از بشر لازم است كه از گناه خود طالب آمرزش كند و كردار او پسنديده شود تا اينكه شايبه از براى دخول در بهشت گردد .

پرلانس - كشيى معروف مسيحى در مقدمه يكي از مؤلفات خود مى نويسد - قرآن نه تنها عرب را داخل اسلام نموده بلكه در حدود سيصد گونه ملت از ملل مختلفه را در آن داخل کرده وسايه قرآن روز بروز پهن تر شده بر افريقا و آسيا سايه هيگستراند در صورتي كه مبلعين مسيحى نگاه مى كنند و كاري از دست ايشان بر نمي آيد .  
ادموند بورك - ناطق سياسى انگليسى ميگويد قرآن يا قانون محمدي قانونى است كه تمام مردم را از شاه و پست ترين كدا شامل شده و بيكديگر ارتباط ميدهد و آن قانونى است كه به محكمه ترين نظام قضايى و بالاترين قضاوت علمى و بزرگ ترين قانون گذارى منور ترتيب و تنظيم يافته و مانند آن در اين عالم پيش از ايشا بوجود نيامده .

طبيعى - همين مجبوري اين عده از آنان باقرار بعظمت اين كتاب مرا كفايت است ولى بر حسب ظاهر اين اشخاص منصف و حق جوى آنها كه در هر عده كثيرى نادراً

بينكا خواهند شد بايد در حقيقت مسلمان باشند و بوظائف خود عمل نمايند .

پاسخ - بلى چنين است چنانچه مسلمان شدن فخر الاسلام بسبب آن چنان اشخاص شد .  
طبيعى - ممكن است شرح حال او را توضيح دهيد .

پاسخ - بلى چنانچه خود او در جلد دوم از كتاب انيس الاعلام خود كه بعد از مسلمان شدن خود در اصول دين ورد بر مسيحين نوشته چنين مينگارد - ولادت من در كليساي اروميه واقع شد و در آخر ايام تحصيل، خدمت يكى از قسيسين عظام از فرقه كانليك رسيده كه بسيار صاحب قدر و منزلت بود و اشتها تمام در مراتب علم وزهد داشت و فرقه كانليك از دور و نزديك از ملوك و رعيت سؤالات دينيه خود را از او مى نمودند و هر روز بمجلس درس او قريب پانصد نفر حاضر ميشدند و از تمام شاگردان بيش از همه بمن علاقه مفرط داشت كه تمام كليد هاى خزائن و مآكل خود را بمن واگذار کرده مگر يك محل را كه من گمان مى كردم كه آنجا جاى اموال قيمتى اوست تا قريب شش سال پس در اين بين يك روزى قسيس مريض شد و از درس تخلف نمود و بمن گفت اى فرزند روحانى تلامذه را بگو كه من امروز حالت درس گفتن ندارم و چون از نزد قسيس بيرون آمدم ديدم تلامذه ذكر مسائل علوم مى نمايند و منتهى شد كلامشان بكملة فار قليطا پس مقال ايشان در اين باب بزرگ شد و جدل ايشان بطول انجاميد و بدون تحصيل فائده از اين مسئله منحصر گرديده و متفرق گشتند پس حقير نزد قسيس مراجعت نمودم گفت امروز در غيبت من چه مباحثه داشتند حقير اختلاف قوم را در معنى فار قليطا از براى او ذكر كردم و اقوال هريك از تلامذه را در اين باب شرح دادم، از من پرسيد كه قول شما در اين باب چه بود و حقير جواب دادم كه مخيار فلان مفسر را اختيار كردم پس بحقير گفت تفسير نكرده مى وليكن حق خلاف همه اينها است زيرا كه تفسير ابن اسم شريف را بنحو حقيقت نهي دانند مگر را سخون در علم پس حقير خود را بقرده هاى او انداخته و گفتم اى پدر روحانى تو مى دانى كه مدتيست اينحقير در تحصيل علم كمال مواظبت را دارم پس چه ميشود شما احسان فرموده و معنى ابن اسم شريف را بيان نماييد پس مدرس

گريه كرد و گفت اى فرزند روحانى تو اعز ناسى نزد من و من هيچ چيز را از شما مضايقه ندارم اگر چه در تحصيل معنى اين اسم شريف فائده بزرگيست وليكن بمجرد انتشار معنى اين اسم متابعان مسيح مرا و تورا خواهند كشت مگر آنكه عهد كنى كه در حال حيات و ممات من اين معنى را اظهار ننمايى يعنى اسم مرا نبرى زيرا كه موجب صدمه است در حال حيات براى خودم و براى اقارب بعد از موت من و دور نيست كه قبر مزاهم بشكافند و جسد مرا بيرون آورند و آتش زنند پس حقير قسمها خوردم و بانجيل و بعيسى و بمریم و بخدا كه هرگز اسرار شمارا فاش نخواهم كرد پس از اطمینان بمن گفت بگير اين كليد آن حجره مى را كه سبق ذكر يافت و گفت در فلان صندوق را باز كن و فلان و فلان كتاب را نزد من بياور حقير حسب فرموده كتابها را آوردم و اين دو كتاب بخط يونانى و سريانى قبل از ظهور حضرت خاتم الانبياء ص بر پوست بقلم نوشته شده بود و در آن لفظ فار قليط را بمعنى احمد و محمد نوشته بودند و بعد گفت اى فرزند روحانى بدانكه علمائى مسيحى قبل از ظهور محمد (ص) در معنى اين اسم اختلافى نداشته كه بمعنى احمد و محمد است و بعد از ظهور آن بزرگوار تمامى تفاسير و كتب لغت و ترجمه ها را تحريف نموده عناد و حسد را ظاهر نمودند پس اين حقير گفتم شما در باب دين نصارى چه ميگويد گفت دين مسيح منسوخ است و سه مرتبه اين لفظ را تكرر كرد پس گفتم در اين زمان طريقه نجات کدام است گفت منحصر بمتابعت محمد ص است گفتم متابعين او از اهل نجاتند گفت اى والله والله والله پس گفتم چه مانع است شمارا از دخول در دين اسلام و حال آنكه شما فضيلت دين اسلام را ميدانيد گفت من بحقيقت فضيلت اسلام مطلع نگرديدم مگر بعد از پيرى و اواخر عمر و در باطن مسلمانم وليكن بحسب ظاهر نمى توانم اظهار كنم زيرا بالقطع مرا خواهند كشت و اگر فرار كنم و بممالك اسلامى روم سلاطين مسيحيه مرا از سلاطين اسلامى طلب خواهند كرد و مشكل ميدانم كه سلاطين و بزرگان اسلام از من نگهدارى كنند و من بحمد الله در باطن مسلمانم پس مدرس گريه كرد و من هم گريه كردم و بعد از گريه بسيار گفتم اى پدر روحانى آيا مرا امر ميكنى كه داخل دين مسلمين بشوم گفت اگر آخرت ميخواهى البته بايد قبول حق نمائى ظاهراً و باطناً چون

جوانی دور نیست که خدا اسباب دنیویہ را از برای تو فراهم کند و از گرسنگی نمیری و من همیشه تو را دعا میکنم .

پریش - من کاملاً معتقد بعظمت قرآن و حقانیت اسلام شدم ولی نکته‌ی منی در خاطر من است و آن اینست که احکام و دستورات دینی باید علم و عظمت را بجهت پیروان آن ایجاب نماید پاسخ - بلی چنانچه خود گفتید ( بجهت پیروان خود ) آری چنین است آن هنگامیکه پیروی میکردند همانا تیکه در نهایت وحشیت و نادانی و پستی بودند در اندک مدت معلم دنیا گردیدند از جهت معنویات و علم که گوستا و لیون فرانسوی گوید « تمام دنیا باید رهین ملت مسلمین باشند که فقط آنها خدمتی بمعارف دنیا کردند و این خود معجزه بسیار بزرگی است برای حقانیت اسلام و محمد بن عبدالله ص که اشخاص بدان پستی از هر جهت را بدین مرتبه بلند رسانیده و از جهت صورت و عظمت و ملکی هنوز دو قرن نگذشته بود که از يك طرف مملکت خود را بهند و چین رسانید و از طرف دیگر اندلس و از طرف دیگر کنگو وسط افریقا و پادشاهان سر به اطاعت مسلمین آوردند .

( عظمت مسلمین در امپراطوری خود و اشعار ادیب الممالک )

ما میم که از پادشاهان باج گرفتیم      زان پس که از ایشان کمر و تاج گرفتیم  
دیهم و سریر از کهر و عاج گرفتیم      اموال و ذخایرشان تاراج گرفتیم  
وز پیکرشان دیبه و دیباج گرفتیم      ما میم که از دریا امواج گرفتیم  
و اندیشه نکردیم ز طوفان و ز تیار

در چین و ختن زلزله از هیبت ما بود      در مصر و عدن غمگانه از شوکت ما بود  
در اندلس و روم عیان قدرت ما بود      بحر ناطه و اشیلیه در طاعت ما بود  
سیسلی نهان در کف رایت ما بود      فرمان همایون قضا آیت ما بود

جاری بزمین و فلک و ثابت و سیار

خاک عرب از مشرق اقصی گذرانندیم      و از ناحیه غرب بافریقیه رانندیم  
دریای شمالی را بر شرق نشانندیم      و از بحر جنوبی بفلک کرد فشانندیم  
هند از کف هندو ختن از ترکستانندیم      ما میم که از خاک بر افلاک رسانندیم

نام هنر و رسم کرم را بسزاوار